



ده ملاحظه روش‌شناختی پیرامون فلسفه اسلامی

مصطفی ملکیان

همشهری، ش ۳۹۵۲، ۸۵/۱/۱۶



چکیده: سخنران محترم ملاحظاتی در باب روش‌شناسی فلسفه اسلامی ایراد فرموده است. اما قبل از ورود به آنها چند مقدمه ذکر نموده که عبارتند از: ۱. تعبیر فلسفه اسلامی مقبول نیست؛ ۲. اشکالات فلسفه اسلامی؛ ۳. فضای فرهنگی حاضر؛ ۴. بعضی از انتقادات، سایر مکاتب فلسفی را هم دربرمی‌گیرد؛ ۵. تفکیک سه مسأله درباره فلسفه اسلامی؛ ۶. جنبه‌هایی که می‌توان فلسفه اسلامی را بررسی کرد.

ژوئیه‌شماره علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

موضوع سخن، بررسی روش‌شناختی فلسفه در دوران اسلامی است. در این جلسه صرفاً به متدلوژی و روش‌شناسی فلسفه اسلامی می‌پردازم. قبل از شروع بحث، شش نکته را خدمت شما عرض می‌کنم. اول این‌که بنده، شخصاً عنوان «فلسفه اسلامی» را تعبیری صحیح و در نهایت قابل دفاع نمی‌دانم. دوم، بعضاً اشکال‌هایی در فلسفه اسلامی وجود دارد که معلوم نیست باید آنها را تحت عنوان اشکال‌هایی متدلوژیک (روش‌شناختی) مورد شناسایی قرار داده یا اشکال‌هایی ایستمولوژیک (معرفت‌شناختی) مورد بحث قرار بدهیم. از این رو اشکال‌های مطرح شده را ذیل اشکال‌های روش‌شناختی مورد بررسی قرار می‌دهم. سوم، آنچه در اینجا بحث می‌کنم، اگر منظور سنت ۱۲۰۰ ساله فلسفه اسلامی مد نظر باشد، مثلاً به شخص ابن سینا وارد نیست، بلکه این انتقاد متوجه کسی است که امروز و در فضای فرهنگی حاضر، فلسفه ابن سینا را به همان صورت اولیه‌اش توضیح و تبیین می‌کند، هر چیز در زمان

خودش سخن موجه و صادق بوده ولی امروز نیاز به اصلاح و نقد دارد. نکته چهارم این که بعضی از انتقادهای امروز من مربوط به فلسفه اسلامی نیست و سایر مکاتب فلسفی اعم از فلسفه اسلامی، مسیحی، یهودی و فلسفه غرب را به معنای مصطلح شامل می‌شود. نکته پنجم: در مواجهه با فلسفه اسلامی تفکیک سه موضوع ضروری است:

۱. آیا فیلسوفان اسلامی مقدمات لازم برای فلسفیدن را در اختیار داشته‌اند؟ مسلم است که فلسفیدن نیاز به مقدماتی دارد، که خود به سه دسته ابژکتیو (شرایط اجتماعی) و یک سلسله مقدمات ذهنی و سپس روانی قابل تقسیم است.

۲. فرآیند فلسفیدن فیلسوفان اسلامی از زاویه متدولوژیک.

۳. اما بحث‌ها در قسمت سوم است، یعنی سه فرآورده این فلسفیدن که ببینیم از زاویه متدولوژیکتن چه می‌توانیم درباره‌اش بگوییم. بحث من روی این بخش متمرکز است.

اما نکته آخر؛ از سه منظر می‌توانیم به فرآورده فلسفیدن این فیلسوفان نظر افکنیم: الف) شیوه نگارش متون فلسفی؛ ب) شیوه تعلیم فلسفی؛ ج) این فرآورده تا چه حد موفق به برآورده ساختن حاجات فکری محیط و بستری که از آن برخاسته شده است. پس از این مقدمات، وارد بحث پیرامون روش‌شناسی فلسفه اسلامی می‌شوم.

۱. نخستین امری که برای فلسفه ضروری به نظر می‌رسد که متأسفانه از آن غفلت شده عبارت است از؛ مرزبندی فلسفه با چهار پدیده دیگر که می‌توانند با فلسفه هم افق باشند و یا با آنها خلط شوند. اینها عبارتند از: ۱. مرز فلسفه با علم؛ ۲. مرز فلسفه با دین؛ ۳. مرز فلسفه با عرفان؛ ۴. مرز فلسفه با اسطوره. متون فلسفی ما به دلیل عدم مرزبندی، مشوش است. امروز برای تدریس فلسفه اسلامی به نحوی مقبول و دانشگاهی، تمامی متونی که حاوی این خلط‌ها هستند، باید مورد توجه قرار بگیرند، درحالی که امروز استادی که به تدریس فلسفه اسلامی می‌پردازد، خود را محدود به همان بستر و زمینه‌ای می‌کند که فلسفه مورد بحث، در آن رشد کرده است.

۲. در فلسفه اسلامی، فیلسوف اسلامی همیشه دغدغه هماهنگی و پاسداشت متون دینی را دارد. از این منظر گاهی بنده فلسفه اسلامی را به «الاهیات اسلامی» یا «فلسفه کلامی» تعبیر می‌کنم. به هر حال، پاسداشت متون دینی در فلسفه، خطایی روش‌شناختی محسوب می‌شود. خواه فرآورده این پاسداشت، فرآورده‌ای درست یا نادرست باشد. اعلام این موضوع که: «وای بر فلسفه‌ای که اصولش مطابق با شرایط حق حقیقیه نباشد»، خطایی روش

شناختانه است. به عبارت دیگر معتقدان به سخن فوق، به تمایز میان فلسفه و کلام آگاه نیستند.

۳. یک نوع آشتی جویی با وحدت‌طلبی در فلسفه اسلامی وجود دارد که دارای مبنای نظری است. این اصل به این معنی است که سخنان، از هر سنخی که باشند، با یکدیگر اختلاف اساسی ندارند و اختلاف‌ها ظاهری است. مبنای این اندیشه، در فلسفه یا «حکمت خالده» ریشه دارد.

۴. فلاسفه اسلامی به تاریخ فلسفه عنایت نداشته‌اند و آرای فلاسفه قبل را با مسامحه نقل می‌کنند. اغلب نقل قول‌ها، مربوط به فیلسوفان یونان، تاریخی نیستند. مثلاً فلاسفه اسلامی انولوجیا را، منسوب به ارسطو می‌دانستند، درحالی‌که این اثر متعلق به افلاطون است و مشخص است که آرای افلاطون و ارسطو در باب مسأله نفس، قابل آشتی نیستند. لذا آنچه امروز با نام فلسفه اسلامی داریم، علاوه بر صحت و سقم آرای فلسفی مذکور، به لحاظ تاریخی بسیار مشکل دارد، درحالی‌که نظام سازی فلسفی، لزوماً نیاز به دانشی صحیح از مسیر تاریخی مسأله دارد.

۵. دگماتیسم روش‌شناختی در فلسفه اسلامی؛ به این معنی که مثلاً وقتی در فلسفه اسلامی به انتهای یک بحث می‌رسید، گویا پرونده این بحث کاملاً بسته می‌شود. شما وقتی با سنت فلسفه انگلیسی برخورد می‌کنید، مثل بارکلی، هیوم لاک، راسل و... اگر نوشتار ایشان را تحلیل بکنید، درمی‌یابید قیدهایی مانند شاید، احتمالاً، چنین به نظر می‌رسد، ظاهراً، می‌توان گفت که، شاید بشود ادعا کرد که و... قیدهایی دال بر احتمال و عدم تقین و قطعیت به فراوانی قابل مشاهده هستند. همچنین درمی‌یابید یک بحث با سؤال‌هایی تمام می‌شود که مخاطب را به احتمالی بودن بحث صورت گرفته آگاه می‌کند. درحالی‌که در فلسفه اسلامی و متون آن با چنین مسائلی برخورد نخواهید کرد و این ناشی از دگماتیسمی است که در این فلسفه وجود دارد. مبنای این نظر در فلسفه اسلامی، عبارت است از اینکه، به لحاظ معرفت‌شناسی فیلسوفان اسلامی مبنایگرا (Foundationalism) هستند. فلاسفه اسلامی به طبع ارسطو بنیادگرا هستند. این دیدگاه، یا باوری را به وسیله آن باورهای بنیادین توجیه می‌کند، یا خود، جزو همان باورهای بنیادین است. حاصل این نگرش معرفت‌شناسانه سه مسأله است: ۱. از بین بردن روحیه مدارای فکری که عبارت است از دگماتیسم؛ ۲. شما دیگر چیزی به نام فرضیه نخواهید داشت، ۳. به تبع آن، دیگر چیزی به نام استدلال از راه بهترین تبیین ظهور

نمی‌باید. قدمای ما استدلال را منحصر در سه صورت قیاس، استقراء و تمثیل می‌دانستند و استدلال از راه بهترین تبیین برای آنها معنی و مفهومی نداشت.

۶. نکته ششم موضع ناموافق فلسفه اسلامی نسبت به فهم عرفی است. از قدیم این نکته در ذهن و ضمیر عالمان بوده که، علم یا فلسفه اگر از فهم عرفی فاصله گرفت چه باید کرد؟ این مسأله تا زمان هیوم تصریح نشده بود. یکی از معاصران هیوم به نام تامس رید این مسأله را مطرح کرد که این فاصله، آیا دلالت بر غلط بودن فهم ما می‌کند یا فهم عامه و عرفی؟ تامس رید بر این باور بود که فاصله داشتن فلسفه از فهم عرفی، دلالت بر خطا بودن و بر خطا رفتن مسیر فلسفه می‌کند. آنچه ما باید همیشه به آن رجوع کنیم و خود را مورد آزمون قرار دهیم، فهم عرفی «Common Sence» است که این خود بنیاد یک مکتب فلسفی شد، مشکل روش شناختی این است که، موضع واحدی در قبال این مسأله وجود ندارد. ضمن آن که موارد زیادی از فاصله گرفتن از فهم عرفی، در فلسفه ما وجود دارد. لذا تکلیف ما در فلسفه اسلامی در این مسأله روشن نیست.

۷. مسأله دیگر که تا حدودی برآمده از اصل قبلی است، مسأله‌ای است که سرل به تبعیت از ویتگنشتاین «گناه اولیه فلسفه» نام داده، که عبارت است از اینکه؛ شما واقعیت‌های وجود شناختی را، از واقعیت‌های زبان شناختی نتیجه می‌گیرید که دو صورت دارد. الف) واقعیت زبان شناختی که مربوط به زبانی جهانی است، مبنای یک واقعیت هستی شناختی قرار می‌گیرد. ب) اگر شما واقعیت زبان شناختی که مربوط به زبان یا دو زبان باشد را مبنایی برای استنتاج واقعیت‌های هستی شناختی قرار دهید، مشکل در اینجا است. این اوج خطای روش شناختی در دو مجموعه واقعیت‌های هستی شناختی و زبان شناختی است. مثالی از این عربی ذکر کنم، ابن عربی در توجیه محبت و عشق زن به همسر خود، چنین استدلال می‌کند که، چون زن از دنده آدم درست شده است، و از آنجا که دنده منحنی است و ریشه منحنی به «حسن» برمی‌گردد، این دلالت بر دوست داشتن می‌کند. مثلاً چون «کان تامه» در زبان عربی وجود دارد، لذا نتیجه می‌گیریم وجود، وجود دارد.

۸. مورد دیگر، از حیث روش شناختی باید تمام راه حل‌های متصور یک مسأله تصویر شود، تا از نفی شقوق مختلف به یک راه حل برسیم. از این روش با نام «روش شاکله سازی تحلیلی» یاد می‌کنند. مثلاً اگر پاسخ یک مسأله به هشت صورت ممکن باشد، اگر ما با نفی و نقض سه صورت، راه حل چهارم را نتیجه بگیریم به لحاظ روش شناختی دچار مغالطه و خطا شده‌ایم.

بازتاب اندیشه ۷۳

ده ملاحظه
روش شناختی
پیرامون
فلسفه اسلامی

۹. وجود تناظر یک به یک میان الفاظ و مفاهیم باید هر لفظ را برای یک معنی به کار ببریم و برای هر معنی و مفهوم باید یک لفظ قرار دهیم. این تناظر یک به یک، در فلسفه ما وجود ندارد. اوج این آشفتگی در فلسفه صدرایی مطرح است، برخلاف فلسفه ابن سینا. لذا ما باید در مقام فیلسوف، به اصل تناظر یک به یک الفاظ و معانی و بالعکس، توجه کنیم. لکن در فلسفه اسلامی این را مشاهده نمی‌کنیم. راه حل این مسأله تعریف‌های تصویری و قراردادی کردن معانی برای الفاظ است.

۱۰. گزاره‌های مختلف در فلسفه واجد یک سرنوشت نیستند، تمییز گزاره‌ها از وجوه مختلف اهمیت شایانی دارند. به این معنی که چه گزاره‌هایی را می‌توان اثبات صدقشان را نمود و چه گزاره‌هایی را می‌توان اثبات کذبشان را کرد. همین بحث در مورد اثبات موجه بودن یا غیر موجه بودن و اثبات معقولیت و عدم معقولیت گزاره‌ها مطرح است. این تقسیم و تحلیل در فلسفه اسلامی، چندان مورد عنایت قرار نگرفته است.

● اشاره

مطالبی که سخنران محترم مطرح کرده‌اند از جهانی قابل تأمل است. برای نمونه، به برخی موارد اشاره می‌شود:

۱. تعبیر فلسفه اسلامی:

هر چند سخنران محترم نفرموده‌اند چرا تعبیر فلسفه اسلامی را قابل دفاع نمی‌دانند ولی برای این تعبیر، وجوه مختلفی بیان شده است، مانند فلسفه‌ای که در دست مسلمانان پدید آمد و رشد کرد یا فلسفه‌ای که با هویت و استفاده از اسلام به رشد و تکامل رسید. همچنین ترکیب فلسفه اسلامی صحیح است؛ شاهد بر این مسأله تأکید فلاسفه اسلامی بر استفاده از روش عقلی در فلسفه و عدم دخالت دادن مسائل کلامی و شرعی در روند فلسفی است. فلسفه اسلامی در همه تلاش‌های فلسفی با روش عقلی و برهانی پیش رفته و در مواردی که از مطالب و گزاره‌های قرآنی یا روایی بهره جسته‌اند، به عنوان تأیید تعبیدی (اطمینان‌رسان‌شناختی برای متدینان) یا شاهدهی برای تعبیر و استدلال خود از گفتار گذشتگان.

در میان فلاسفه اسلامی مقام فلسفیدن و مقام تعبد از یکدیگر جدا است و در روش عقلی چنان پرشور پیش می‌روند که حتی ابن سینا یا دیگران در برخی از مسائل مربوط به شریعت، به رد ادعای شرع پرداخته و در مقام تعبد به شرع بر تعبد و اعتقاد به آن جازم و مصرّ بوده‌اند. و در این معنا فلسفه منافاتی با اسلامی بودن آن ندارد.

۲. آشتی جویی (وحدت‌طلبی):

آشتی جویی که در بیان گوینده مطرح شده است، از جهاتی منفی و نادرست و از جهاتی

مثبت و به جا می‌باشد.

جنبه منفی آن به توجیه‌ها و تبیین‌های ناجوری برمی‌گردد که، برخی از فلاسفه با سختی‌های فراوانی برای اقوال پیشینیان درست کرده‌اند. این تفاسیر از این جهت منفی و نادرست هستند که در موارد بسیاری مغایر با مبنای صاحب اقوال است.

جنبه مثبت آن نیز به دو جهت مربوط است: یکی به فضیلت اخلاقی فلاسفه، که سخنان دیگران را به همین راحتی به بوته غربت و بطلان نمی‌سپارند و وجوه صحت و تأویل‌های درستی برای گفته‌های دیگران پیدا می‌کنند، با صرف نظر از اینکه این توجیه و تأویل‌ها درست یا نادرست از آب درآیند؛ دیگری به توسعه دادن و اصلاح پارادایم فلسفه توسط فلاسفه مربوط است. بدین توضیح که، نظریات پیشینیان شاید با توجه به مبانی و ساختار فکری خودشان و یا در تقابل با یکدیگر نادرست از آب درآیند، اما فیلسوف زبردستی که تحولات نوین و پسین پارادایم متدلورژیک فلسفه را رقم می‌زند، با ارائه طرح و مبانی نوین ناسازگاری‌ها و یا نقاط ضعف نظریات پیشین را اصلاح کرده و یا از میان برمی‌دارد. این جنبه نه منفی است و نه خلاف اصول روش‌شناختی تکامل و تعالی علوم.

۳. فلسفه و فهم عرفی:

آنچه که در مورد موضع ناموافق فلسفه اسلامی با عرف به عنوان اشکال و اشتباه روش‌شناختی مطرح شده قابل تأمل است. هم فلاسفه اسلامی مثل شیخ اشراق، ابن‌سینا، فارابی و ملاصدرا، و هم فلاسفه غرب به مسأله تفکیک حوزه فهم عرفی و فهم علمی یا فلسفی تصریح و تأکید داشته‌اند و اساساً ابداع‌کننده و طراح آن تامس رید یا فلان دانشمند معاصر غربی نیست.^۱ وانگهی تأکید کردن بر توجه به فهم عرفی و تبعیت از آنکه توسط رید و یا دیگران مطرح شده، خود مسأله‌ای است که از لحاظ روش‌شناسی علوم و فلسفه کاملاً خطا و گمراه‌کننده است. زیرا اگر فیلسوف یا دانشمند در حدود فهم عرفی حرکت و فعالیت کند، هیچ نوع پیشرفت و تعالی در عرصه علوم و فلسفه پدید نمی‌آید. بنابراین، اساس و چارچوب فهم عرفی تنگناهای فراوانی برای پارادایم‌های علوم و فلسفه پدید می‌آورد که از لحاظ روش‌شناسی، نباید در این بن‌بست‌ها محدود ماند.

۴. تناظر یک به یک میان لفظ و معنی:

تناظر یک به یک میان الفاظ و معنی آنها ایده‌آل دست‌نیافتنی است که، در هیچ یک از علوم و فلسفه‌ها حاصل نمی‌آید یعنی حتی کسانی که در علم الفاظ قائل به چنین تناظری هستند (به این معنی که اساساً وضع لفظ بر یک معنا بوده است و امکان ندارد که لفظی بر پیش از یک معنی وضع شود) در واقع و روند تاریخی و زبان‌شناسی به امر بدون مصداق و صرفاً ذهنی تأکید کرده‌اند. چرا که واقعیت وضع الفاظ و استعمالات عرفی در طول تاریخ، خلاف

بازتاب اندیشه ۷۳

ده ملاحظه
روش‌شناختی
پیرامون
فلسفه اسلامی

۱. مثلاً رجوع شود به: الاسفار الاربعة العقلیه، ج ۱، ص ۴۴۰ و بعد

چنین تناظری را حکایت می‌کند، از طرفی نبودن چنین تناظری منحصر به فلسفه اسلامی نیست بلکه در فلسفه غرب به مراتب آشفتگی فراوان‌تری در این زمینه مشاهده می‌شود و حتی در علوم تناظر لفظ و معنا به سختی یافت می‌شود. از این‌رو چنین مسأله‌ای اشتباه روش‌شناختی در فلسفه نیست. وانگهی نظریهٔ تناظر، نظریهٔ عده‌ای از دانشمندان علم اصول فقه است که امروزه چندان مورد وفاق اهل این علم نیست و در جانب دیگر کسانی قرار دارند که چنین تناظری را رد کرده و قول به تشتمت معانی بر لفظ واحد را مطرح می‌کنند. از این‌رو صرفاً به خاطر یک اختلاف نظر در مسأله‌ای اصولی و زبان‌شناختی که نظریات رقیب قوی‌تری دارد، نمی‌توان به نقد و بررسی فلسفه یا علوم دیگر پرداخت.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی